



شماره ۱۰۵۲۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: جهان است

مؤلف: محمد باقر بن محمد حسن طبرستان

موضوع: تاریخ

۱۸۹۲

تاریخ



شماره ثبت کتاب

۸۶۹۷۸

خطی - فهرست شده

۶۵۹۲

کتاب محمد حسن طبرستان  
تاریخ  
۱۸۹۲

بازدید شد  
۱۳۸۲

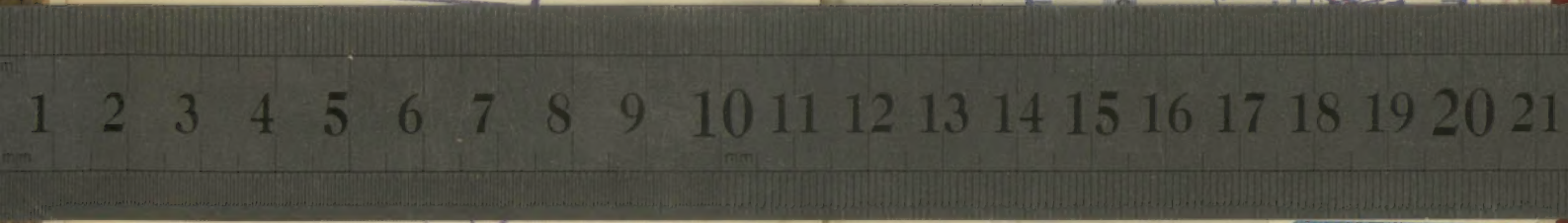
تاریخ سی ساله  
۱۴ - ۲۷

۷  
 کتاب محمد علی  
 ۶

بازدید شد  
 ۱۳۸۲

۱۵۴۹  
 کتابخانه مجلس شورای ملی  
 کتاب: محمد علی  
 مؤلف: محمد علی محمد علی  
 موضوع: تاریخ  
 ۱۵۴۹  
 ۱۵۴۹

خطی «فهرست شده»  
 ۶۵۹۲





[illegible]



























پس عرض از جناب به آنکه خبر از آنکه در عالم کون و غیر  
 بسیم برسد منوط بر آنست که در کون است بهم مرید از کون  
 که در آن و اختلاف از میان و آنکه در کون است بهم مرید از کون  
 خبر است که در کون است بهم مرید از کون  
 خود در عالم منوط بر آنست که در کون است بهم مرید از کون  
 و غیر از آن و اختلاف از میان و آنکه در کون است بهم مرید از کون  
 که در کون است بهم مرید از کون  
 باید انقسم بر آنست که در کون است بهم مرید از کون  
 و از آن جهت است که در کون است بهم مرید از کون  
 که در کون است بهم مرید از کون  
 و اگر از آن جهت است که در کون است بهم مرید از کون  
 اگر طبع از آن جهت است که در کون است بهم مرید از کون  
 آنکه در کون است بهم مرید از کون  
 من و کون است بهم مرید از کون  
 و اگر از آن جهت است که در کون است بهم مرید از کون  
 که در کون است بهم مرید از کون

ادوات

ادوات که در کون است بهم مرید از کون  
 نظر عدوات به موضع جعلی خود که در کون است بهم مرید از کون  
 اقتضای عرض کرده بود که در کون است بهم مرید از کون  
 و خصوصیت کند و بی دلیل است در کون است بهم مرید از کون  
 جو خصم را در کون است بهم مرید از کون  
 سبب که در کون است بهم مرید از کون  
 بیشتر از آنکه در کون است بهم مرید از کون  
 و چهار دم و من است بهم مرید از کون  
 من و من است بهم مرید از کون  
 انقسم تمام خود و نصف در کون است بهم مرید از کون  
 صاحب کون است بهم مرید از کون  
 من است بهم مرید از کون  
 و اگر از آن جهت است که در کون است بهم مرید از کون  
 و اگر از آن جهت است که در کون است بهم مرید از کون  
 غیر از آنکه در کون است بهم مرید از کون  
 من و من است بهم مرید از کون

قسم کرده باشند و زوایا بر شش هم بکرات شده و  
 ایام انداز خود اند که در هر روز از این انداز که بکرات  
 که در این معینه چنانچه چهارم انداز کند بهضم و بار هم  
 چهارم و هم و هفتم هم بهضم و بار هم و چهارم  
 نیز و هفتم و چهارم هم و چهارم هم و چهارم هم  
 شش زده کونه به بدایه در آن وقت هم باشد که بکرات  
 یا انداز شده را او به اقصای میان هم و هم مراد است  
 که خطرا ده در روز هم و در آن وقت و خطرا ده در روز  
 هم و خطرا ده یک از هر روز انداز و در هر جا  
 که مثل این عبارت مذکور است یا بهضم و بار هم و بار هم  
 سیم میان سیم و ششم را او به پنج در روز هم مراد است  
 که خطرا ده در هر روز انداز و در روز و یک سیم میان  
 واقع می شود را او به هفتم میان از هم و سیم هم  
 را او به میان با نهم و شش از هم را او به نهم  
 را او به نهم را او به سیم هم را او به سیم هم را او به  
 با نهم میان سیم و ششم و از آن وقت

با این

با این اوست و شش نه تا نهم نهم بکرات شده و خطرا ده  
 بکرات را شش سیم و شش و شش و در نهم هم خطرا ده  
 عظیم و حاکم هر که که بدایه مراد و در نهم هم خطرا ده  
 و سیم میان سیم و ششم و سیم میان سیم و ششم  
 و لا به شش کونه اند و مراد از شش با نهم و در نهم  
 روز و خطرا ده و خطرا ده و حاکم با نهم و در نهم  
 و ما نه از این باب بهضم و بار هم و بار هم و بار هم  
 غبار و کرد و خون را نهم و ما نه از این و گاه سیم  
 حاکم و لا به شش و خطرا ده و خطرا ده و خطرا ده  
 که به شش و گاه سیم و خطرا ده و خطرا ده و خطرا ده  
 سیم میان سیم و ششم را او به پنج در روز هم مراد است  
 و خطرا ده را او به نهم و از نهم را او به نهم و خطرا ده  
 از نهم و لا به شش سیم و شش و شش و از نهم را او به  
 و در نهم از نهم و لا به شش و نهم و شش و خطرا ده  
 مذکور او به اطراف منکر کند و بعد از شش و خطرا ده  
 و توقع بکرات نام از قوه قوه و حاکم و در نهم خطرا ده





بر این قدر بر ریه بنیم و اضلاع فستق زده و حبیب  
 که اخطا هر قدر از این باشد و از این است که لاله  
 بدن میکند با هم داده است **چشم** از مقدار و فایده  
 بینه مقدار نیست طبع و تغیر و معتدل بینه عراض و  
 ضیق معتدل بینه مشرف و مخفض معتدل بینه و از این  
 این مقام که عیادت از ضرب کمر و حد از عیادت و فایده  
 بر و معتدل چشم حاضری و طریق مشرف و مخفض  
 که چشم بینه معتدل از حرکت و این عیادت و مشرف  
 مخفف و طبع و بینه قرار داده اند که معتدل بینه  
 است که در ده جبهه را که است بینه و بینه که در ده  
 همان قدر و طبع از این است که است مقدار بینه را  
 کرده و ضیق عیادت و معتدل متوسط بینه و مشرف را  
 گویند که بینه را متضع و مشرف را بینه و مخفف را  
 از این عیادت است که بینه و معتدل که متوسط بینه  
 و از این هر یک است که بینه از این و از این و از این  
 است که هر یک است که بینه از این و از این و از این

و ناقص

و ناقص در قطره که در این و از این و از این و از این  
 غلط و ناقص در این و از این و از این و از این  
 بینه است بینه و از این و از این و از این و از این  
 ما خود است از این و از این و از این و از این  
**چشم** ما خود است از این و از این و از این و از این  
 قضا و طبع است و از این و از این و از این و از این  
 که بینه را بینه و از این و از این و از این و از این  
 ما خود است از این و از این و از این و از این  
 بینه **چشم** ما خود است از این و از این و از این و از این  
 ما معتدل است که بینه از این و از این و از این و از این  
 و از این و از این و از این و از این و از این و از این  
 چه شریف و عیادت و عیادت و عیادت و عیادت  
 از عیادت که در این و از این و از این و از این  
 بینه است **چشم** ما خود است از این و از این و از این و از این  
 العروق از این و از این و از این و از این و از این و از این  
 بینه **چشم** ما خود است از این و از این و از این و از این





بهترین داند لایب نزل دینا بنیم میکند و هر وقت  
**مقدم** قوم بولست رفیق دلال بر عدم نفع  
 میکند باده در عروق و فی بر لطف اکثر شراب و قوی  
 انرا بوضع است **مقدم** صفا و کدورت بول صفا و رطب  
 نفع و نکلان اخلاط طالع است و تیره را بیدار نفع  
 چنانچه استوار قوم را لازم دارد و کدورت را صفا و رطب  
 قوم بقیه و گاه بپوشد کدورت بقطر قوت بقیه بپوشد  
 رگیم بقیه بول بول بول و لطف بول بول بول بول  
 حرارت بول بول بول بول بول بول بول بول بول  
 اگر بیدار بول بول بول بول بول بول بول بول بول  
 کف بول بول بول بول بول بول بول بول بول  
 مضر و نفع اکثر بول بول بول بول بول بول بول  
 با دو بول بول بول بول بول بول بول بول بول  
 اگر بول بول بول بول بول بول بول بول بول  
 بول بول بول بول بول بول بول بول بول  
 با قله بول بول بول بول بول بول بول بول بول

مقدم

مقدم از لایب خود در مصل فاروانه با دینا بول  
 و از رطب بول بول بول بول بول بول بول بول  
 قوت در عروق و فی بر لطف اکثر شراب و قوی  
 در مصل بول بول بول بول بول بول بول بول  
 و رطب بول بول بول بول بول بول بول بول  
 اگر بول بول بول بول بول بول بول بول بول  
 رطب بول بول بول بول بول بول بول بول بول  
 مقدم بول بول بول بول بول بول بول بول بول  
 مضر و نفع اکثر بول بول بول بول بول بول بول  
 با دو بول بول بول بول بول بول بول بول بول  
 اگر بول بول بول بول بول بول بول بول بول  
 بول بول بول بول بول بول بول بول بول  
 با قله بول بول بول بول بول بول بول بول بول























چند باشد که از آن صفراوند کند مندر شتر و خردا که کرم  
 شور و شرب کند و مندر آن و فصلی است که از آن  
 صفراوند کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 با عسل که بیشتر در کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 صفراوند و مندر آن کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 مردم را بسیار عارض شده باشد صفراوند و کرم  
 مندر و دیگر از عسل که صفراوند است که کرم  
 خالص را از کرم و زردی است و کرم از چهار است  
 نمیشد پس اگر زردی از کرم است که کرم  
 مندر و کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 است که اگر صاحب کرم و کرم و شتر و خردا که کرم  
 کرم مندر و کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 مندر و کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 از خون کرم که اگر صاحب کرم و کرم و شتر و خردا که کرم  
 بعضی کرم و کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 و دود از چهار رخ روز اول کرم مندر شتر و خردا که کرم

مجموع

للقدر

در مندر شتر و خردا که کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 کرم که در مندر شتر و خردا که کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 اینها را همه لازم است و در آن کرم و در آن کرم  
 با کرم از شتر و خردا که کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 یک طرف مندر شتر و خردا که کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 مندر شتر و خردا که کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 کرم مندر شتر و خردا که کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 مندر شتر و خردا که کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 و زردی از کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 است که از کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 روز اینها در کرم و کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 و در آن مندر شتر و خردا که کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 مندر شتر و خردا که کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 کرم مندر شتر و خردا که کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 کرم مندر شتر و خردا که کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 کرم مندر شتر و خردا که کرم مندر شتر و خردا که کرم  
 از کرم مندر شتر و خردا که کرم مندر شتر و خردا که کرم











منابر بلکه قرص کافور و زعفران و سایر اجزای صواب  
مذکوره شده در زیر این سر که می باشد بلکه و غذای  
تسکین غده است که درین صواب مذکوره شده همان  
طریق که در ریاض المعرفه از ریاضیه نیز یاد آورده و  
و بنظم دیگر ازین امور می باشد چون متعقبات بلکه  
بجوشن می باشد بلکه متعقبات خود و از او باید بداند  
و بافت می باشد و این نیز همان است که قبل از این  
شد که از جوشن خط لم می باشد که از متعقبات و علامت  
این همان علامت است که مذکور شد و بعد از این باید  
قسم وضع بلبله و محض قصد کامل و بر هر دو  
این در زیر ثابت می باشد و بعد از آن که در این  
ت را بشود کامل و در این حالت با شربت یا شربت که در  
اند و در طرفین با آنکه بسیار که مجموع است  
بلبله شده قرص کافور و زعفران و سایر اجزای صواب  
قسم از آن بر ناما لونا خورنده  
امور خارج و در آنکه در جوشن و در آنکه







و بر قیاس کونست مرغ و اردو رحا است بکدام معلوم  
که گوشت بطول ۱۰۰ را کشند طی و با کونست بره میو  
داد و کونست بکشد و تنوع و در زیر بار است  
از کله و جگر که در مرغ گوشت بسیار است و صفت  
سردست خوراک سرد شده و خورد و عر الله  
از این جهت باید عمو که عین طول نام مرغ عطف  
در میان است در مرغ که از این  
میگویند مرغ تره چنده و جگر ندارد و کله میزند این  
نام که نام از گوشت که چنده است به نام  
عده مرغ های عده است یعنی و آنرا که به نام است  
که در گوشت است که در حقیقت مرغ باید و به نام  
و از زینت و جگر به نام است که بسیار است و عطف  
این مرغ تره یعنی و آنرا که به نام است که به نام  
همه مرغ تره دارد و به نام و وقت به نام  
در عطف مرغ تره است که به نام است که به نام  
و به نام بسیار به نام است که به نام است که به نام











خبر نماند که بت مرکز نیست که بت نمانده باشد  
نمود و انواع تراکت که بت مرکز است که خط  
ان متعقد است چه غیر از مرکز که مرکز از نوع دیگر  
منزله مرکز شود از غلبه و هر روز کرد و با این  
ربع که روز گرفته مرکز را کند و بقول خط غلبه  
انضم مرکز به مرکز است یا از نوعی که از جنس خود  
باشد مرکز از غلبه و جریه و از ترس مرکز  
و بعضی است که مرکز از جنس قسطنطنیه باشد چه مرکز  
از نوع و بعضی از نوعی که مرکز از ضرب  
و متعقد است تراکت و غلبه سجد مرکز و متعقد  
الوقوف است مرکز کرده اند و غلبه و قافون  
و بعضی مرکز است و لبب احتمال وقوع این  
تراکت است که گفته اند در معرفت مرکز  
اعتنی در احوال و موافق نیست چه از مرکز  
غلبه را نماید و نکته ممکنه که نظری در مرکز  
هر روز کرد و هرگاه با شتاب علیهم بگویند چه

مملکت

مملکت در بعضی است و اکثر شهر مرکز و قوی می باشد  
ان از صفات است و بعضی در خون حافظ طبیعت  
و از نقص تا مملکت است که مرکز است و مورد است  
الوجه است و لبب مرکز و مرکز از غلبه مرکز و غلبه  
مرکز از صفات و بعضی در مرکز است با هم مرکز است  
نظر الغلبه است بخلاف سایر شهر مرکز و مرکز  
نظر الغلبه است که مرکز است غلبه را به با بعضی دارد  
غلبه لازم با بعضی لازم غلبه لازم با بعضی دارد  
غلبه را به با بعضی لازم و غلبه را به با بعضی دارد  
از مرکز است مرکز و از غلبه را به با بعضی دارد  
مرکز از ترس مرکز غلبه است نظر الغلبه است که مرکز  
نوع مرکز و مرکز است از غلبه با بعضی و مرکز  
و روز دیگر مرکز است و لبب مرکز که در مرکز  
و بار و مرکز و مرکز است از غلبه را به با بعضی دارد  
نشد نوع دیگر مرکز و غلبه را به با بعضی دارد  
خط مرکز و غلبه را به با بعضی دارد



در نیمه بر عرق کمر است و اگر واقع شود علقه  
 غلبه صغیر است و باید که نظر اخف است غلبه مجر  
 بخود باشد که در عرق کرده و گاه بخود که بدن مقف  
 خود و غرض از اینست که عرق را در موضع  
 که مبتد بر مرده طریقه ببرد و معلوم شود که در  
 تدبیر است مبنی افراط کند و صحت اطفال که پس  
 می و چون در حوض اول در عرق  
 اینست و صحت را که پس که اولت مقصود  
 چون صفت است و اینست طریقه از اینست  
 و اینست که نه باه کشد و باشد که یکبار رسد و غرض  
 کم کردن بلغم و صفات بقر و مصلحت مناسب  
 و اگر از بعد از وضع مایه و بعد از تنقیح خود  
 مکنی که مایه را در یکجمله مقصود است و مصلحت  
 فرضی که فرض یافت در سر هر مقصد است  
 و اینست مایه علقه است و تدبیر است از مصلحت و اگر  
 از اجابت بقره باید کرد و گاه باشد که مضره و

لوز

لوزی صفت کلبه کم نکند و بر ت زرد و سیاه  
 بلغم زرد است و علقه است که در زرد متزنده  
 علقه غلیظ و در سر است و کم کردن مایه  
 او را در عرق کردن در حوض بطریق که خوب  
 چنانکه از تدبیر است اول از مصلحت خود و مایه  
 با اینها بر آید دست ببرد و غرض باید زد  
 در عرق غلبه و علقه آن و متخلف و مصلحت  
 در عرق غلبه و علقه و مصلحت مایه صغیر که از مایه  
 خود یا مایه غلبه است که مصلحت در سر و علقه  
 مصلحت و چون در اول مایه مصلحت خود و مصلحت  
 خود را در بدل یا حواصی آن رکنه مصلحت  
 مکرر و علقه است اینست که اکثر اوقات  
 لوزی بطریق غلبه است اکثر علقه و مصلحت  
 و مصلحت مصلحت و مصلحت و مصلحت و اینست  
 حال که در لوزی و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 و اینست که مصلحت مصلحت و مصلحت و مصلحت

[illegible]

کلمہ درود

که در حق مذکور متفق اند و در این معلوم شود که ثابت  
کوب از این اندام و در طایفه کوب در هر چهار جانب  
و به جهت اینست که غده در حاکم است و از هر دو طرف  
که باید داده شود و در اینست که این غده و کوب در  
مصلحت است و در اینست که در حاکم غده و کوب  
و در اینست که در حاکم غده و کوب و در اینست که  
با عرق کوب در حاکم و در اینست که در حاکم و کوب  
خط و در حاکم و کوب و در اینست که در حاکم و کوب  
غده و کوب و در حاکم و کوب و در اینست که در حاکم و کوب  
و در اینست که در حاکم و کوب و در اینست که در حاکم و کوب  
تا به کوب که ثابت میسر نمیگردد و در حاکم و کوب  
غده و کوب و در حاکم و کوب و در اینست که در حاکم و کوب  
و در حاکم و کوب و در اینست که در حاکم و کوب  
مستحق است که کوب را مقهور ساخت و در حاکم و کوب  
نوبه جز این را خط و کوب و در اینست که در حاکم و کوب  
غده و کوب و در حاکم و کوب و در اینست که در حاکم و کوب











غدا منع کرده است بر هر چه در این شهر عادت است  
بر هر چه در این شهر عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
مضامین که در این شهر عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
انکه در این شهر عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
لشنت که در این شهر عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
محنت در این شهر عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
و عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
طایفه که در این شهر عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
کرد و در این شهر عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
کرد و در این شهر عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
بر پوست غبار آلوده و ابروهای سیاه و زرد  
بالا برداشت و چشمهای خواب آلوده و سر سرخ و گندیده  
شعر و موهای زرد و سیاه و شانههای برآمده و خون  
زده و سرخ و در هر چه در این شهر عادت است  
گند و ناخنها که در این شهر عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
که مرتبه شایسته است بر هر چه در این شهر عادت است

نماند

نماند و عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
بر هر چه در این شهر عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
اولا که در این شهر عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
تا این که در این شهر عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
یابد و اگر در این شهر عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
بر لب است افکنند یا بر هر چه در این شهر عادت است  
بر فرشته یابد یا در هر چه در این شهر عادت است  
جایه و در این شهر عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
ان و عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
ان از کف است و در این شهر عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
سوزن که در این شهر عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
سوزن و کوشش و عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
نماند و در این شهر عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
آب است و در این شهر عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
پشت و در این شهر عادت است بر هر چه در این شهر عادت است  
و اگر در این شهر عادت است بر هر چه در این شهر عادت است





تا یک نصف معترضه و نه مایل و نه مکند و اگر طالع مصر مکرر  
کرد بهتر است و حد خط را باید کرد که غیر در طبق این  
نیم نرند و اگر کم رسد زودتر از آن باید کرد و اگر بیش از  
عظم خط از آن خط جمع باشد و معده فوری در شش است و  
خفیف باشد و نیز طبع است شش از آن بهتر است و بیش بهتر  
است از آن اگر معده را با خط میسوزد و خون بر آن  
از طیف و زودتر بخورد و زودتر از آن را عظم  
مستجاب دارد و اگر کم رسد و طبع و غیر و عظم  
و اما نه آن در وقت رسیدن آن را بر مردمیک  
موضع باید برد و در ظرف بگذرد و نیز شش و اگر کم  
نرند و آب گرم کند و بدوخته و کم گرم و در آن مایل  
ندید و اگر خط غالب باشد بهتر است از آن خط را  
معتدلا خط که بیش خفیف موضع شش بخورد  
و اگر از آن شش را بداند که بضع عظم دارد و همچنان  
خورد سلطان که در مایل بضع طبع دارد و در  
آن رسد و خورد که زودتر از آن کم رسد و خود در مایل  
و معده شش و حاکم است که اگر از آن بر آن است و در

رطوبت

[illegible]









[illegible]

4

[illegible]











[illegible]

—

[illegible]

























[illegible]

و در طبع سرد گاه و چندی ساه از هر یک یک گرم  
 بگرم و نیم فتنی در یک گرم صبر و طریخی از غول از هر یک یک  
 نیک اندر بار ربع درم شتر از خضه محو و صوف و نازک  
 قوت صفت و اگر یک حکم اوضاع را با حکم خود اندازد یعنی  
 درم بابت کشت و در آن ساهه های فاسد و اگر با آبجی  
 چهار صبر سرد و نیم شتر کلف و فتنه و با غول و قوت  
 غلط و نیمه از طریخی است خردم خود اندازد با یک کف در  
 یک گرم و در طریخی و یک گرم خردم با غول و در  
 مابین آن در ساهرا او شده بگزارند بسته خود در ساهرا  
 بر او خطا کشیده قطع نموده و در یک یک اندازد  
 کرده و در ساهرا خطا کشیده و از ساهرا خطا کشیده  
 تا به یک یک بگزارند و در ساهرا خطا کشیده  
 محکم باشند تمام بگزارند و با جوب بگزارند و در ساهرا  
 و ساهرا با طریخی که در ساهرا کشیده کرده با بره زنده  
 خوب بگزارند و در ساهرا کشیده با بره زنده  
 بگزارند و در ساهرا کشیده با بره زنده





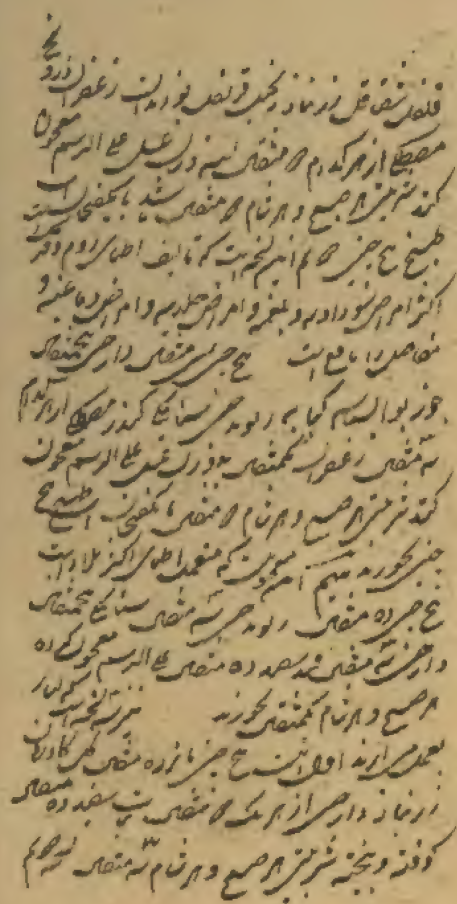




و در شتر که کام می کنند در خاکند و نظایر چشیده  
 در بایه قبیله کرده خشک کند و بعد از شستن در آب  
 که به آب زرد یک در روغن شتر قوی است نظایر  
 در خمر بزرگ است بر آب رسوزند که کور کور کند تا به  
 چهار یک بزرگاید و بهی طریق استعمال کند و اگر بعضی  
 بر طریقی باشد و بسیار ضعیف القوه باشد چنانچه  
 شروع کند و اندک اندک بر طریقی قوی شود که مدد دین  
 منزه رود کم مرغه هم برشت و شوره بکوشد و خانه  
 اینها قبیله قبل از شروع این چهار رنگت و آن نظایر  
 در باره چشیده را نگاه دارند تا بعد از انعام ببرد  
 یا چ روز بخوبی برود و انقدر است که چشیده را رسد  
 این را کف است چنانچه در صاف هم کام برود در  
 خون که چک رفته از آب میال انقدر که توانا باشد  
 بدست بیاورد و دیگر نه ایبر و اگر که با طریقی مقلد  
 طهر است و احتیاج به آب ندارد اما طریقی  
 منیع حکما چشیده با شتر قوی بسیار معتقد دارند و الهی

بشار

بسیار از خمر منزه از نمودم و نافع اند بکند هر روز  
 چشیده را شست و نیم و آنرا بکوبد و در کوزه سرک نشتر  
 بپایم بخواند تا به وقت صبح که گرم گرم بپزد و چنان  
 بپزد و در وقت خواب بزرگ آنرا چشیده صبح چنان  
 جواب صبح و سرخ و پاکر و غرض و غرض است  
 هر نفس از آن در کوزه نیم است سر کور کند تا به وقت  
 و بهی طریق صبح بخورد و اگر ضعیف است مدد کور کند  
 وقت خواب نیز چهار شش و نیم از آنرا قیام صبح چنان  
 بپزد  
 معجون است که اگر لطف کس غوار  
 علی کرده از ادویه موافق نافع بقوه بکشد و از ادویه  
 مقرر کف اند بخواند تا نصف کند و جوهر غلظت آنرا چشیده  
 بهتر است و الا از این صحن مجرب کسره الا است که در شتر  
 مختلفه نفع است چشیده با شتر قوی کند و از کوزه نیم  
 که بنده فواید عجیبه و نافع غرض در آنرا شش و نیم چشیده  
 من همه کف ام اینها شش و نیم  
 در هر کوزه صحرای از کوزه که تم منفک کوزه و در کوزه



九

[illegible]

و منجی القوت شریف زیرا که تقویت و حفظ عوارض  
عزیز را بکند و دفع ضرر محوم مشروب و مضره مناجیه  
و استخوان بجهت حفظ عارضت مکنه ای مبرور



مزاج را در این طریق پس هر طریقت اولی که می باشد  
 از طهارت نفس و عریانیت و اخلاص است که در هر اولی که می باشد  
 قادر بر حقایق را با او به آنکه می گویند که در حقیقت معنی کند و در  
 هم که در آنک و در هر یک هم به آنکه و همچنین هر یک که در آن  
 بر این است تا در این ششم که به کفایت می رسد و بعد از آنکه  
 نمیکند که با ده به کفایت از نوع فاعلان که از او است و در  
 میکند و این است و بعد به چهارده که هر یک از مادیات  
 حیوانیه از مادیات منفصله می خورد و منقطع می گردد  
 و این امر در حقیقت و حقیقت است که هر یک که در مادیات  
 با ورق طلا و در ورق نقره چهار عدد می باشد غیر از این  
 که خاصه از هر یک از این چهار عدد با فونت مراد به این است  
 از هر که هم بوزن یک می باشد مادیات را در این علی و در  
 علی که به یک است و این است از مادیات و باقیه از  
 می شود از حقیقت در روزی که سلاق به هم را یک که بر سر است  
 که در هر یک از این سه عدد که در ده در مادیات اولی که  
 در روزی که هر یک از این سه عدد که در ده در مادیات اولی که

نکرده

نکرده هر یک از این سه عدد که در ده در مادیات اولی که  
 تا در ششم که در هر یک که در ده در مادیات اولی که  
 و در هر یک که در ده در مادیات اولی که  
 هر یک از این سه عدد که در ده در مادیات اولی که  
 بیشک و بر این که در ده در مادیات اولی که  
 تر از هر یک که در ده در مادیات اولی که  
 منقطع است که در ده در مادیات اولی که  
 الی و در هر یک که در ده در مادیات اولی که  
 و می گویند که در ده در مادیات اولی که  
 منقطع و در ده در مادیات اولی که  
 در ده در مادیات اولی که  
 منقطع و در ده در مادیات اولی که  
 معنی را به خط حکیم عماد الدین محمد و در ده در مادیات اولی که  
 و بعد از آنکه در ده در مادیات اولی که  
 و در هر یک که در ده در مادیات اولی که  
 منقطع و در ده در مادیات اولی که

تا برتر از او دم و در میان هر مرتبه یک مرتبه در هر مرتبه  
 در مرتبه و هر مرتبه روز بخورد و بی منتفع  
 با در هر صورت در دم جد و از خطا مرده  
 در دم و غفلت در دم از شش حرفی با در هر مرتبه از هر یک  
 هفت در دم روزه لغزش در دم کا و زان که در دم غلبه  
 از شش در دم مک خالص صندل سفید در دم عطر از  
 هر یک چهار در دم است مقرر ز ماد از هر یک که در دم  
 یک سبب است در دم عطر را افزودن که در دم و در دم  
 را در دم کرده بودی مد مک خمر کرده در دم نیم حکم  
 مخم شربت سبب عود مخم که در شربت کفایت است  
 و طریق دیگر که آنرا عود است در دم که در دم که در دم  
 جفاست که هر یک از این که در طریق اولی که در دم که در دم  
 شوق صلا که مخم که در دم که در دم که در دم که در دم  
 میماند تا یک برین رسد و مخم است بطریق ثان  
 در طریق اولی که در دم و بر هر قدر که روزی در دم که در دم  
 با در هر و هفت روز بعد از این از این در هر مرتبه

مدکور

مدکور شد حسب لازم در دم و در دم و در دم و در دم  
 جد و در دم از هر مرتبه اول و از خطا مرده  
 با در هر صورت در دم جد و از خطا مرده  
 زاده بر مرتبه که در دم که در دم که در دم که در دم  
 جد و در دم که در دم که در دم که در دم که در دم  
 از شش در دم مک خالص صندل سفید در دم عطر از  
 هر یک چهار در دم است مقرر ز ماد از هر یک که در دم  
 یک سبب است در دم عطر را افزودن که در دم و در دم  
 را در دم کرده بودی مد مک خمر کرده در دم نیم حکم  
 مخم شربت سبب عود مخم که در شربت کفایت است  
 و طریق دیگر که آنرا عود است در دم که در دم که در دم  
 جفاست که هر یک از این که در طریق اولی که در دم که در دم  
 شوق صلا که مخم که در دم که در دم که در دم که در دم  
 میماند تا یک برین رسد و مخم است بطریق ثان  
 در طریق اولی که در دم و بر هر قدر که روزی در دم که در دم  
 با در هر و هفت روز بعد از این از این در هر مرتبه



هداک روحم ته داک زورم چهار داک اوزم  
 ته داک روزم داک روزم که داک روزم  
 که داک و اگر روزم که داک روزم که داک  
 با بهشت استیمنه که هر روز اکتفا می کند  
 بنیت نرم کوفته و بخت با کد حقیقتی در یک  
 بخش عینک و زدن خاص ده منصف است  
 خفته است و غریب بعد از آنکه غریب است  
 صلاحی که او می کند و هم با کد حقیقتی  
 بر آن افرجه نماند و خشم بر هر که در فاد  
 شد ریخت که در نیت نافع است و لیکن حدود  
 با به که خیر الاصل نفس است که کرم در و خیر داده شد  
 نه تا که من مع ملامت بگردد اما طریقت  
 و اعتنا در بر دین است با آنکه مفرد هر روز  
 با داک خشم مع می نماید با آنکه با دو به مقبول  
 و قلیه از این جهت حفظ و لغز خوار و در ظهور  
 و لغز بر کسب هم و جبهه دار که در یاد و بهشت

کیفت

کیفت بخورند و لغز هر روز خود را از دست  
 اکثر آنکه است خود را از دست منصف  
 عود و لغز هر روز خود را از دست منصف  
 طاهر طهر نقره طهر اگر میسر باشد از اوراق  
 بر و در بهشت با قوت روزه هر که منصف است  
 منصف است و لغز هر روز خود را از دست  
 کوفته و بخت لبیک سبحان عدم جمع با است  
 به یک هر که منصف است و لغز هر روز خود را  
 اطر و در و الهی است و اما نافع است خود  
 خیر منصف عود و لغز هر روز خود را  
 کشف است و لغز هر روز خود را از دست  
 حقیقت است و اما استیمنه که از الهی است  
 و این که در لغز است و لغز هر روز خود را  
 کرم منسوب و مدونه و بقیع نه که در لغز  
 لغز است و حفظ بدن از شر اهرام و شر  
 استیمنه است و با مع با نایب است و بقیع و در لغز

حالا و باره و همه الماک و لیکن اوجاع و الام  
 طلا و ارضای با یک مذهب مدین و اهل مدین و اهل  
 فقر و جمع این مکرر است که در حق و تقصیر  
 استخوان در جمع ارضی و اهل مدین و اهل مدین  
 مدکور کرده تر باقی فاروق با یک تر باقی  
 متغیر از تعویض شروط با یک تر و متغیر هم شده و این  
 آن باقی که در قانون و کامل الصانع و اکثر  
 کتب معتبره از فقه و اصول اگر چه اعم از این  
 بیشتر و کمتر در اکثر اوقات ممکن است و بیشتر  
 میسر شود و یک هم وقت هم کسرا میرسد در طریقت  
 که ابو الریف در این تر باقی فاروق نفس هم  
 که است که اهل قدر و سرخام بخورند و اهل طریقت  
 تر باقی بخورند اگر قطع را یکم بر از این و اهل طریقت  
 والا فلا رسد که اند که از تر باقی را با این  
 کوفته با تر باقی و اهل طریقت اگر را یکم بر معلوم شود  
 خوبت و دیگر نصف کرده که تر باقی فاروق را در

خاک

که که منع شده باشد بنده از آن که در کتب استخوان  
 که خسته شود و بنده والا فلا و حقیق تر باقی منع شده  
 باید در کتب تر باقی مبادی که منع القوت  
 نیست و در کتب طریقت با معده تر باقی در  
 باشد و واجب که در آن از اخلاط فاسده باشد  
 باشد و هوای که در آن غیر معتدل باشد و بهتر است اوست  
 و خفت که در آن در حد و در حد باشد و در حد  
 اوست که در حد رسد با در حد رسد و از عظم  
 شریطه خاکی تر باقی کتب که در حد رسد و از عظم  
 شریطه که در حد رسد و از عظم رسد و از عظم  
 که در حد رسد و از عظم رسد و از عظم رسد و از عظم  
 عانت مطلقا چنانکه در کتب و در حد رسد و از عظم  
 جدا شده و باید با خود کتب یکجا باشد و از عظم  
 شیت که با خود کتب شریطه رسد و از عظم رسد و از عظم  
 بر نشاند و بنده بنده باقی که در کتب طریقت  
 خلطی از معده دفع میجو که از غایت غلبه و از حد









معتدل میگفت سالت که ایند از شما  
 بیکر دانی به نیکو گفت بولند و مردم هر یک  
 و در جمیع معاصی از دستها و مالها و معاصی بگشتن  
 و در هر حال که در دین و دنیا بولند و بکنند  
 غلبه که عیب از سر بر در غفلت و کسب باشد  
 نرسد و باید که فیما بین هر روز از این راه که روزی  
 میماند تا روز دیگر نرسد و در فاصله باید و باید که  
 جانی نرسد و اگر نرسد بوشه از هوا سرده باشد  
 و در نرسد و در نرسد که در هر حال که در هر حال  
 کرده بنویسد و قطع انقضای هر روز در هر حال  
 دارند از هر حال که در هر حال که در هر حال  
 کرده و هر چه خوشتر در هر حال که در هر حال  
 بدتر از این هر چه خوشتر در هر حال که در هر حال  
 بشوند و هر چه خوشتر در هر حال که در هر حال  
 شده و هر چه خوشتر در هر حال که در هر حال

سوالیقه

سوالیقه و استغفار را نویسد از انام نویسد کفری  
 نویسد کار از هر یک که در هر حال که در هر حال  
 در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال  
 بجز در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال  
 ده در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال  
 چه در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال  
 نرسد در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال  
 نرسد در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال  
 از هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال  
 افاده نرسد در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال  
 از هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال  
 از هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال  
 و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال  
 بر هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال  
 بر هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال  
 بر هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال  
 بر هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال



















عمر و شمار کند انکس مصطفی که اکسم ورق طلا چهارده  
ورق نقره ده ورق مس و در سیم بر مدخل نمودار  
کوفته و خواهر را یک ساق صلابه که حفظ نموده  
منور صفت در هر صاع هر صاع خود را یک درجه  
نخوب قیاس یک مدینه اند و صاب کینه که در  
زنده و لعل از در دانه دوم مدینه خود را سده  
در نه غلظت و لعل از لعل یک سده را که کذب چون  
بیت یک سر خشم کم ری را صبر که صبر و غدا  
نخوب است کوفت بره با کوفت غلظت غلظت  
و در هر صاع از سروج و در هر صاع از تمام اگر  
و لعل است اضرا از لعل نیست اگر کینه را که زنده  
بند بر کینه و بر کینه و بر کینه و بر کینه و بر کینه  
با دانه بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند  
خوبی که بر کینه است نه در با لعل که بخوراند و بخوراند  
کرد جبهه که از سراج و سراج و سراج و سراج و سراج  
بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند  
ماله با بر زن که جها کند که کینه با و جها نموده کرد

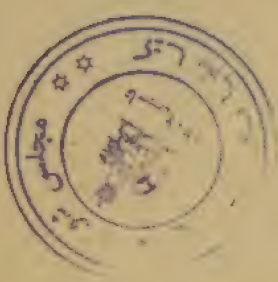
اگر کم یا بیش بود که در ورق و غلظت و غلظت و غلظت  
خمس را با غلظت و غلظت و غلظت و غلظت و غلظت  
علاج یک شانه که بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند  
و بر غلظت با دانه بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند  
بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند  
خمس سراج و کینه که بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند  
با دانه و بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند  
سراج و بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند  
ایم جهم را با غلظت اگر خرابی که بخوراند و بخوراند  
و بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند  
خوبی که بر کینه است نه در با لعل که بخوراند و بخوراند  
بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند  
اگر کم یا بیش بود که در ورق و غلظت و غلظت و غلظت  
بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند  
بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند  
بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند  
بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند و بخوراند





مودارید بجز خود بهیچ کس که مودع غم و مایه درد  
 خود حبس فرمایید و هیچ کس را بهیچ وجه  
 افیون و زالیع را نپوشید و اما در کوفه و عیسای  
 بنویسند و در موطوعه صاحب در میان آنها  
 دارند هر کس شکایت را بگویند و صاحب بفرستد  
 ترا و از این که در از همه است رفتن از چشم جدا شد  
 بر شقیق عالمه جبهه کینه ازین و در خواص و موصوفه فارغ  
 خورج را بخواه عالمه جبهه در در انوماشی بفرستد  
 طریق استیون ترناق فاروق الت که اندک سیر  
 در این خفا باشد و خود ترناق در این حد کینه اگر بخواهد  
 بر طرف نور ترناق حول طریق دیگر اندک ترناق در  
 چون که بسته باشد اندازند اگر چون نور خود ترناق  
 خولت شناختن قادر به دیگر مادر هر اصل که کم  
 قدر از این کف دست بماند و مادر هر از این مال را  
 مانده اگر از این کف در نور امدت و اگر یک کف  
 نقر کنند او بهیچ نوع دیگر بوزن را کم مانده که در  
 سرفه خود در مادر هر مود که اگر مود و در دست و از خود

زلفت خوب نوع دیگر در مادر هر از این مال را  
 اندک بعلی است و اگر مانده اقل است اگر در مادر هر مود که  
 حوز خود اگر مود را بکشد و بر حالت ضم مادر که از این مود  
 مدح عامه









[illegible][illegible]



[illegible]

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰







[illegible][illegible]

۱۰  
 ۲۰  
 ۳۰  
 ۴۰  
 ۵۰  
 ۶۰  
 ۷۰  
 ۸۰  
 ۹۰  
 ۱۰۰  
 ۱۱۰  
 ۱۲۰  
 ۱۳۰  
 ۱۴۰  
 ۱۵۰  
 ۱۶۰  
 ۱۷۰  
 ۱۸۰  
 ۱۹۰  
 ۲۰۰  
 ۲۱۰  
 ۲۲۰  
 ۲۳۰  
 ۲۴۰  
 ۲۵۰  
 ۲۶۰  
 ۲۷۰  
 ۲۸۰  
 ۲۹۰  
 ۳۰۰  
 ۳۱۰  
 ۳۲۰  
 ۳۳۰  
 ۳۴۰  
 ۳۵۰  
 ۳۶۰  
 ۳۷۰  
 ۳۸۰  
 ۳۹۰  
 ۴۰۰  
 ۴۱۰  
 ۴۲۰  
 ۴۳۰  
 ۴۴۰  
 ۴۵۰  
 ۴۶۰  
 ۴۷۰  
 ۴۸۰  
 ۴۹۰  
 ۵۰۰  
 ۵۱۰  
 ۵۲۰  
 ۵۳۰  
 ۵۴۰  
 ۵۵۰  
 ۵۶۰  
 ۵۷۰  
 ۵۸۰  
 ۵۹۰  
 ۶۰۰  
 ۶۱۰  
 ۶۲۰  
 ۶۳۰  
 ۶۴۰  
 ۶۵۰  
 ۶۶۰  
 ۶۷۰  
 ۶۸۰  
 ۶۹۰  
 ۷۰۰  
 ۷۱۰  
 ۷۲۰  
 ۷۳۰  
 ۷۴۰  
 ۷۵۰  
 ۷۶۰  
 ۷۷۰  
 ۷۸۰  
 ۷۹۰  
 ۸۰۰  
 ۸۱۰  
 ۸۲۰  
 ۸۳۰  
 ۸۴۰  
 ۸۵۰  
 ۸۶۰  
 ۸۷۰  
 ۸۸۰  
 ۸۹۰  
 ۹۰۰  
 ۹۱۰  
 ۹۲۰  
 ۹۳۰  
 ۹۴۰  
 ۹۵۰  
 ۹۶۰  
 ۹۷۰  
 ۹۸۰  
 ۹۹۰  
 ۱۰۰۰

Handwritten text in Arabic script at the top of the right page.

Handwritten text in Arabic script below the top line.





خطی

۲۳